

غزل شماره ۳۳

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است
چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است

جاناب حاجتی که تو را هست با خدا
کاخِ رومی پیرس که ما را چه حاجت است

ای پادشاهِ حُسنِ خدا را بسوختیم
آخرِ سؤال کن که کد را چه حاجت است

اربابِ حاجتیم و زبانِ سؤال نیست
در حضرتِ کریم، تنها چه حاجت است

محتاجِ قصه نیست گرتِ قصه خون ماست
چون رخت از آن توست، به یغما چه حاجت است

جامِ جهان ناست ضمیرِ نیرِ دوست
اظهارِ احتیاج، خود آن جا چه حاجت است

آن شد که بارِ منتِ ملاحِ بردمی
کوهرِ چو دست داد به دریا چه حاجت است

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
آحاب حاضرند، به اعدا چه حاجت است

ای عاشق کد اچو لب روح بخش یار
می داندت و طیفه، تقاضا چه حاجت است

حافظ! تو ختم کن که، منر خود عیان شود
بامدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

تفسیر فال

چرا فکر می‌کنی که کسی از اندوه و غم تو آگاه نیست؟ به یاد داشته باش که هیچ انسانی نمی‌تواند ناله‌ها و آه‌های تو را نادیده بگیرد و هر یک از دردی که در دل داری، برای دیگری نیز قابل درک است. نباید از یاد خدا غافل شوی، چون او بر تمامی احوالات و حالات تو آگاه است و هیچ چیزی از نظر او پوشیده نمی‌ماند. او به عنوان خالق هستی، نه تنها احساسات تو را لمس می‌کند بلکه نسبت به آرزوهایت نیز آگاهی کامل دارد. گوهری را که تو در پی یافتن آن هستی، حتی اگر در عمیق‌ترین نقاط دریاها پنهان شده باشد، با علم و مشیت خود به تو خواهد داد. بنابراین، این نکته را فراموش نکن که حرکت و تلاش از سوی تو ضروری است و بارکت الهی همواره با کسانی خواهد بود که با صدق نیت گام برمی‌دارند.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)